



پیش فرض‌ها

گفت و گو با دکتر کاظم قاضی زاده

اصلی وارد شویم، تلقی خود را از مفهوم پژوهش مطلوب قرآنی و عوامل و شرایطی که چنین فعالیت را شایسته اطلاق نام پژوهش می‌کند، بفرمایید.

پژوهش مطلوب قرآنی ابعاد و عرصه‌های مختلفی را در بر می‌گیرد؛ زیرا قرآن متنی است که ابعاد مختلفی دارد و در حوزه‌های گوناگون، مباحث قرآنی قابل طرح است. قاعدتا در هر شاخه از پژوهش باید شاخصه‌های پژوهش مطلوب در آن زمینه را تعریف کرد، یکی از بحث‌های نسبتاً سنتی و قدیمی در حوزه پژوهش‌های قرآنی، پژوهش‌هایی بوده که تحت عنوان علوم قرآنی صورت می‌گرفته است. به کار بردن این اصطلاح علمی را منظر داشتند که مقدمه فهم قرآن قرار می‌گرفتند؛ مباحثی نظیر وحی، اسامی قرآن، اسباب النزول، مکی و مدنی و... بحث‌هایی که معمولاً در کتاب‌های علوم قرآنی جای گرفته‌اند. گونه دیگر تحقیقات قرآنی، تحقیقاتی است که از دل قرآن به دست می‌آید؛ چه به صورت تفسیر ترتیبی و چه تفسیر موضوعی. شاید بتوان گونه‌سومی هم به این دو افزود که آن هم نگاه درجه دوم به پژوهش‌های قرآنی است. این پژوهش‌ها ذیل عناوینی چون روش‌های تفسیری یا روش‌های تحقیق در علوم قرآنی می‌توانند قرار داده شوند. الان در حوزه علوم قرآن هر سه نوع پژوهش مورد توجه قرار می‌گیرد، اما به نظر می‌رسد در حوزه پژوهشی اول - یعنی علوم قرآن - بعضی زمینه‌های پژوهشی گذشته تا حدی به نهایت رسیده و کارهای متعددی در آنها انجام شده است.

اگر کسی بخواهد در این زمینه، پژوهش مطلوبی انجام دهد باید در نظریه‌ای که نسبت به پژوهش‌های قبلی دارد، اختلاف یا نوآوری داشته باشد و گرنه در بازه اسباب النزول و مکی و مدنی و... کتاب‌های متعددی از دیرباز نوشته شده و حرف‌های اساسی زده شده است. بنابراین پژوهش در این حوزه باید با نظریات جدید یا احیاناً نقد شبیهات جدید همراه باشد. اما بخشی که مهم‌تر به نظر می‌رسد بخش دوم است و آن علمی را شامل می‌شود که از قرآن قابل اتخاذ است. زیرا قرآن متن هدایت‌گر زندگی بشر و حاوی آموزه‌های مختلف در زندگی انسان است. در این بخش ۲ حوزه تفسیر ترتیبی و تفسیر موضوعی هست. در تفسیر ترتیبی با اینکه سابقه طولانی دارد و تفاسیر متعددی نیز به این سبک نوشته شده، هنوز امکان ارائه تفسیر ترتیبی با توجه به مسائل زمان و به‌روز کردن تفسیرهای پیشین و طرح مباحث جدید وجود دارد؛ زیرا دوران معاصر با دوران گذشته تفاوت دارد و این تفاوت زمینه کار نو در این حوزه را فراهم می‌آورد. در مورد تفسیر موضوعی، کار می‌تواند جدی‌تر و قوی‌تر باشد. اولاً تفسیر موضوعی به یک معنا زمینه‌ای برای استخراج نظریه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از قرآن فراهم می‌آورد و امروزه با توجه به گسترشی که در رشته‌های علوم بشری به وجود آمده یا علوم انسانی که به نوعی هدایت‌گر بشرند، تنوع یافته و مسائل جدیدی در آنها طرح شده، قاعدتا پاسخگویی به این مسائل جدید به شیوه تحقیقات میان‌رشته‌ای بین قرآن و علوم دیگر، زمینه مناسبی است برای پژوهش قرآنی؛ بدین

معنا که ابعاد مختلف قرآن را از جهت محتوایی برای جامعه امروز بنمایاند و عملاً قرآن را در زندگی امروز و برای جوانی که نیازمند عالم عبادی قرآن‌اند، به ارمغان آورد. در بخش سوم که در حقیقت پژوهش‌های درجه دوم نسبت به ۲ بخش اول محسوب می‌شود، چون نگاه تحقیقی نسبت به پژوهش‌هایی که در ۲ بخش قبل صورت می‌گیرد، در آن وجود دارد، قاعدتا زمینه پژوهش نیز زیاد است. و با توجه به پژوهش‌های زیادی که در ۲ حوزه پیش انجام می‌شود، پژوهش نوع سوم هم روز به روز زمینه‌اش توسعه می‌یابد. مثلاً در زمینه روش‌های تفسیری در گذشته، روش‌های محدودی شناخته می‌شد ولی بعدها که گرایش‌های متعدد طرح شدند، کم‌کم بعضی از این گرایش‌ها در مقام روش نشستند و خود گرایش‌های متعددی به وجود آوردند.

طبقة‌بندی بسیار خوب و جامعی انجام دادید. سؤال من این است که آنچه به عنوان پژوهش قرآنی در سنت اسلامی از دیرباز مطرح بوده و همچنان نیز ادامه دارد، نگاهش به قرآن، به مثابه متنی مقدس است و مخاطبان آن نوع پژوهش‌ها نیز همواره دین‌داران و مؤمنان بوده‌اند. در واقع این دست پژوهش‌ها، پژوهش‌های درون‌دینی هستند که پژوهشگر و خواننده هر دو دیندارند و از همان زاویه دید دینی و ایمانی به موضوع می‌نگرند. در کنار این نوع پژوهش، پژوهش‌هایی وجود دارند که غالباً در کشورهای

غربی، ضمن مطالعات اسلامی یا دینی انجام می‌شوند که به قرآن به مثابه یک متن یا پدیده می‌نگرند؛ بنابراین مسائل پژوهشی خود را به گونه‌ای دیگر طرح می‌کنند. در این نوع پژوهش‌ها شاید طبقه‌بندی شما چندان کارایی نداشته باشد؛ چون نگاه به موضوع متفاوت است و در نتیجه مسائل تغییر کرده و جواب‌ها نیز عوض می‌شوند. این نوع پژوهش‌ها که در کشورهای اسلامی نیز با الگوگیری از روش‌های غربی چندی است رواج یافته و غالباً رهیافتی پدیدارشناسانه یا تاریخی به قرآن دارند را کجا قرار می‌دهید؟ این نوع پژوهش، نسبت به پژوهش قرآنی مطلوب چه جایگاهی دارد؟ قاعدتاً معیارها و ضوابط این سنخ از پژوهش‌ها با پژوهش‌های سنتی اسلامی متفاوت است.

تفاوت عمده‌ای که میان پژوهش‌های قرآنی مستشرقان و پژوهش‌های قرآنی متدینان (نگویسم مسلمانان چون بعضی مسلمانان هم به شیوه‌های غربی پژوهش می‌کنند) وجود دارد را می‌توان به تفاوتی که از دوران قدیم میان فلسفه و کلام وجود داشته، تشبیه کرد. عملاً در اسلام هم متکلم داشته‌ایم و هم فیلسوف. تفاوت اساسی میان متکلمان و فیلسوفان در نگاه به مسائل مبدأ و معاد و... این است که متکلمان با توجه به اینکه به نتیجه اعتقاد داشتند، دنبال دلایلی می‌گشتند که نتیجه را ثابت کند اما فلاسفه خود را از ابتدا مستلزم به نتیجه نمی‌کردند؛ گرچه عملاً و پس از روند فلسفه ورزی، خود به خود به

همان نتیجه می‌رسیدند. اگر ما این موضوع را درباره قرآن و پژوهش قرآنی پیگیری کنیم، می‌توان به ۲ گونه با قرآن مواجه شد؛ یک بار می‌گوییم قرآن، متنی است قابل بررسی و نقد. مستشرقان معمولاً چون اعتقادی به قرآن نداشتند یا اگر داشتند نمی‌خواستند آن را در تحقیق خود دخالت دهند، به صورت یک تحقیق شبه فلسفی - یعنی بدون التزام به نتیجه - این کار را دنبال می‌کردند. طبیعی است که این، گاه با اعتقادات دینی مسلمانان تعارض دارد و گاه ندارد. البته چون همدلی با قرآن ندارند، این تناقض یا تعارض را حس نمی‌کنند. متدینان از ابتدا شیوه‌ای کلامی در پیش می‌گیرند؛ یعنی مثلاً چون می‌دانند در قرآن تناقضی نیست، سواردی که ظاهراً تناقض به نظر می‌رسد را با نگاه کلامی حل می‌کنند. به نظر من، در بستر پژوهش، تفاوت چندانی وجود ندارد و می‌توان موضوع را در همدلی یا عدم همدلی با متن قرآن پی‌جویی کرد. در بسیاری موارد هم در نتیجه تفاوت چندانی دیده نمی‌شود؛ خصوصاً در مطالعات تفسیری، چون هر دو گروه، تفاسیر را متنی بشری می‌دانند ولی درباره قرآن بالاخره این اختلاف دیدگاه میان مسلمانان و مستشرقان وجود دارد که مستشرقان به قرآن به عنوان یک پدیده می‌نگرند ولی مسلمانان آن را متنی اعتقادی می‌دانند. به نظر می‌رسد که استفاده از روش‌های مستشرقان در پژوهش قرآنی برای رسیدن به پاسخ‌های جدید، اشکال چندانی نداشته باشد.

پژوهش‌ها به نتیجه‌ای متناقض یا اعتقاد مؤمنان برسد، همچنان مقبول است؟
این شبیه همان تفاوتی است که در مورد کلام و فلسفه وجود دارد. مثلاً فیلسوفی بدون التزام به نتیجه یعنی از طریق تبعیت کامل از عقل، به این نتیجه می‌رسد که خدایی نیست. آیا ما این را می‌پذیریم یا نه؟ به نظر من، شیوه فیلسوف مقبول است ولی به نظر ما در مقدمات همان شیوه اشکالی وجود دارد که سبب شده در نتیجه حق را به او ندهیم و گرنه در اصل شیوه، لزومی ندارد حتماً از روش‌های کلامی استفاده کنیم. اگر چنین فیلسوفی به این نتیجه رسید که خدایی نیست، به او نمی‌گوییم چرا فیلسوف هستی و چرا تحقیق فلسفی می‌کنی؟ بلکه به او می‌گوییم بعضی مقدمات و استنتاجات شما در این مسیر باطل بوده که به نتیجه خطا رسیده‌ای. بنابراین به عنوان ناظر بیرونی هر دو سنخ پژوهش - یعنی پژوهش مستشرقان و پژوهش مؤمنان - می‌تواند پژوهش قرآنی مطلوب باشد. اما اگر مثلاً بعضی مستشرقان به این نتیجه رسیدند که قرآن تحریف شده یا بعضی آیات قرآن ساختگی است، راه صحیح این است که مقداری از مسیر را با آنها پیش برویم و مقدمات باطلی که آنها را به نتیجه نادرست رسانده روشن کنیم. اگر کسی بدون خطا در مقدمات به نتیجه‌ای برسد، قطعاً با آنچه مسلمانان معتقدند سازگار خواهد بود. مثلاً در مورد و حیاتی بودن قرآن یا شخصیت پیامبر، در دوره‌ای برخی مستشرقان معتقد بودند که پیامبر یک شخصیت الهی نیست و حتی بعضی تهمت‌های ناروایی که در صدر اسلام هم به پیامبر زده می‌شد، به پیامبر منسوب می‌کردند. اما کم‌کم مستشرقان به این نتیجه رسیدند که این تهمت نارواست و پیامبر متنی الهی و حیاتی آورده است. آن پژوهش ۱۵۰-۱۰۰ سال پیش مستشرقان که به نتیجه نادرست در مورد و حیاتی بودن قرآن رسیده بود، آن هم پژوهش قرآنی است

اما برخی مقدمات نادرست موجب شده نتیجه خطا بشود.
به موضوع از زاویه دیگری نگاه کنیم؛ اگر نتایج پژوهش از پیش معلوم است و تمام پاسخ‌ها روشن است، آیا صرفاً کاری متکلمانانه انجام می‌دهیم برای اینکه طمانینه خاطرری به دست آوریم یا کارکرد دیگری هم دارد؟ به عبارت دیگر، آیا پژوهش نباید برای پاسخگویی به سوالاتی باشد که جواب روشنی ندارند؟ اگر چنین باشد، این یا گفته شما معارض نیست که می‌فرمایید روش خوب است ولی نتایج را نمی‌پذیریم؟ به نظر، پارادوکس می‌آید که از یک سو پژوهشی روشمند انجام می‌دهیم ولی از سوی دیگر به نتایج آن پایبند نیستیم. به علاوه، شما پژوهش را محدود به پژوهش‌هایی که جنبه اعتقادی دارند، نکنید. خیلی از اوقات، مستشرقان به خاطر فراغت بال که دارند چون در قید و بند نگاه مؤمنانه نیستند، زاویه‌های جدیدی را به مسائل می‌گشایند که پیش از آن مسلمانان به خاطر دغدغه‌ها و دل مشغولی‌های دینی خود جرأت نکرده بودند. از چنین زوایایی به موضوع بنگرند. مثلاً کاری که ایزوتسو انجام داد، در زمان خود کاری بدیع و تازه بود و الگوی جدیدی در مواجهه با متن قرآن عرضه کرد که پیش‌تر اصلاً مسلمانان به آن توجه نداشتند. اتفاقاً این کار خیلی مقبول دیدگاه‌های مؤمنانه نیز واقع شد و بعدها از سوی مسلمانان پیگیری شد. اما اگر ایزوتسو این کار را نکرده بود، چه بسا یک مسلمان همیشه با خود می‌گفت نباید با قرآن چنین برخورد کرد و نباید روش‌های مختص به متون بشری را بر متنی الهی و فرا بشری تطبیق کرد؛ یعنی این آزادی اندیشه

و فراغ بسیاری مواقع موجب می‌شود رهیافت‌ها و چشم‌اندازهایی به روی انسان گشوده شود که پیش‌تر اصلاً به آن اندیشیده نشده بوده. از این گذشته گاه این نوع کارها وقتی از جانب مسلمانان انجام می‌شود، مورد طعن و تخطئه قرار می‌گیرند نظیر آنچه درباره ابوزید رخ داد. نظر تان در این باره چیست؟

بله، در تحقیقات کلامی پاسخ از قبل روشن است و تلاش در جهت مدلل کردن مطلبی است که پژوهشگر یقیناً به آن ایمان دارد. اما نکته قابل توجه این است که در همان کلام و حتی در مهم‌ترین مسائل نظیر توحید هم که بحثی یقینی برای مؤمنان و مسلمانان است، دیدگاه‌های مختلفی از توحید عرضه می‌شود که در حقیقت جاکسی از اختلاف نظر میان متکلمان است. در این موارد دیگر تحقیق، تحقیق کلامی نیست بلکه فلسفی است. در قبال قرآن هم همین‌طور است. گاه مباحثی بررسی می‌شود که می‌بینیم قرآن پژوهان درباره آن به خطا رفته‌اند و این نشان می‌دهد که جواب، چندان قطعی و روشن نیست. درست است که کسی که متدین نیست و درباره چیزی یقین ندارد، دستش در تحقیق اندکی بازتر است ولی این موضوع در پژوهش‌ها چندان زیاد نیست و تعداد گزاره‌های یقینی در این حوزه شاید از تعداد انگشتان دست هم کمتر باشد و مسائل و سوالات بسیاری هست

که نیاز به پژوهش دارد و پاسخ‌های چندان قطعی و روشنی هم ندارد.
در مورد بحث دوم شما هم باید بگویم یک وقت آسیب شناسی اجتماعی می‌کنیم و می‌گوییم جامعه با مسلمان برخوردی می‌کند که با غیر مسلمان نمی‌کند و یک وقت می‌گوییم شرط پژوهش آزاد عدم تدین است یا نه؟ فکر می‌کنم این دو با هم متفاوت است. ما در سنت فقهی خود این را شنیده‌ایم که مرحوم علامه وقتی می‌خواست راجع به آب‌چاه نظر بدهد، خودش را از علاقه به چاه رها کرد تا بتواند فارغ‌البال نظر بدهد. در واقع، مجتهدان و محققان علوم انسانی ما به دنبال این بوده‌اند که پیش‌فرض‌های دست‌وپاگیر خود را کنار بگذارند. البته قبول دارم که فرد غیر متدین این پیش‌فرض‌ها را از ابتدا ندارد ولی با این حال شرط پژوهش آزاد این نیست که فرد بگوید متدین نیستم و خود را از تدین خارج می‌کنم؛ این اصلاً دست انسان نیست. بنابراین ما نسبت به گزاره‌هایی که در پژوهش‌های غیر متدینان درباره اسلام هست ۳ گونه برخورد می‌کنیم: بعضی را می‌پذیریم و در پژوهش‌های خود نیز استفاده می‌کنیم و به کار می‌بندیم؛ مثل آنچه در نامگذاری بحث تاریخ قرآن رخ داده یا طبقه‌بندی موضوعی قرآن و... با بعضی موارد مطلقاً مخالفیم و بعضی هم خالصت میانه دارد. در مجموع اگر متدین یا غیر متدین بودن محقق را کنار بگذاریم، با نتیجه تحقیق افراد یکسان برخورد می‌شود؛ یعنی نه به خاطر اینکه کسی متدین است، تحقیق او اتکار می‌شود و نه چون فردی متدین نیست، پژوهش او مقبول می‌افتد. این موضوع، جدای از پاراهای احساسات مذهبی است که رخ داده و با این مطالب، باید منطقی برخورد کرد.

تفاوت میان پژوهش‌های قرآنی مستشرقان و پژوهش‌های متدینان را می‌توان به تفاوت میان فلسفه و کلام تشبیه کرد
تلقی شما از مفهوم پژوهش قرآنی تا حد زیادی روشن شد. فکر می‌کنید چه شیوه آموزشی لازم است تا نیازهای این نوع پژوهش را تأمین کنند؟ یعنی دانشجویی را که وارد این رشته می‌شود به حداقل‌هایی برساند که قادر باشد پس از فارغ‌التحصیلی در هر یک از شاخه‌های مورد نظر شما پژوهش قرآنی انجام بدهد؟ آیا رشته علوم قرآنی چنین توانی دارد یا خیر؟

قاعدتاً بسیاری از آموزش‌هایی که در رشته علوم قرآنی صورت می‌گیرد، با نیازهای پژوهشی این رشته متناسب است. اما در بعضی زمینه‌ها لازم است آموزش‌های قوی‌تر و متمرکزتری صورت بگیرد. مثلاً در موضوعاتی چون روش‌شناسی علوم قرآن و تفسیر، بحث‌های هرمنوتیک، زبان قرآن، بحث تفسیر موضوعی و بالاتر از آن میانی تفسیر موضوعی نیاز به کارهای جدیدی هست زیرا آموزش متناسب با نیازهای این رشته وجود ندارد. جا دارد بعضی از سرفصل‌های آموزشی از لحاظ محتوا تغییر کند. مثلاً بحث‌هایی که بتواند دیدگاه‌های انتقادی در دانشجو ایجاد کند یا آشنایی کلی با محتوای قرآن یا مباحثی که به نحوی قرآن را به عنوان کتاب زندگی برای مردم طرح کند، در رشته علوم قرآن دیده می‌شود. البته قدم بعدی این است که رشته علوم قرآن و حدیث، تبدیل به چند رشته شود با گرایش‌های مختلف؛ مثلاً علوم قرآن باید از معارف قرآن و حتی تفسیر جدا شود. رابطه قرآن و مستشرقان می‌تواند بحثی بسیار

جدی باشد یا بحث‌های تطبیقی بین مذاهب مختلف با علوم قرآن و تفسیر. در سرفصل‌های درسی، بیشتر مباحث علوم قرآن - آن هم به شیوه سنتی - قرار گرفته است در حالی که جا دارد عرصه‌های جدید قرآن پژوهی در کنار سرفصل‌های سنتی گنجانده شود.
شما در بحث قبلی فرمودید که در حوزه تفسیر موضوعی با توجه به گستردگی و تنوع علوم انسانی، جنا دارد قرآن را در قالب پژوهش‌های میان رشته‌ای با علوم انسانی وارد کنیم. به نظر شما اولاً انتظار ما از قرآن چیست و می‌خواهیم پاسخ به چه نوع سوالاتی را از قرآن دریافت کنیم؟ ثانیاً وقتی از دانشجویان انتظار داریم پژوهش‌های میان رشته‌ای انجام دهند آیا پیش نیازهای لازم برای انجام چنین پژوهش‌هایی را گذرانده‌اند؟ آیا دانشجوی ما اصلاً با مباحث علوم انسانی آشناست که حال قرآن را کنار آن مباحث قرار دهد و به نظریه‌ای قرآنی در این باب دست یابد؟
درباره ارتباط قرآن و جامعه یا ارتباط قرآن با علوم انسانی نگاه‌های مختلفی وجود دارد. در نگاه سکولار، حوزه دین و قرآن مطلقاً از امور دنیوی جداست و بنابراین انتظار ندارند که از قرآن درباره عرصه‌های مختلف زندگی سخن بگویند. یک دیدگاه حداکثر هم وجود دارد که با تفسیری خاص از آیه «لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» حاصل می‌شود به این معنا که همه علوم و فنون در قرآن وجود دارد. به نظر نمی‌رسد هیچ یک از این دو دیدگاه صحیح باشد. برداشت من موضوعی میانه است. به نظر من در حوزه علوم انسانی، قرآن نوعی مدل و ارائه راه زندگی اجتماعی بهتر دارد. این حرف اگر در جزئیات نباشد، در اصول و کلیات و خط‌مشی‌ها هست. این حرفی کلی است و باید به طور موردی پیگیری شود تا معلوم شود چه مقدار توانایی در برداشت از قرآن وجود دارد. اما در مورد نکته دوم، تحقیقات میان رشته‌ای، نیازمند تخصص است. نه کسی که جامعه‌شناس است ولی تخصصی در قرآن ندارد و نه قرآن‌پژوهی که با جامعه‌شناسی آشنا نیست. نمی‌توانند تحقیقی میان رشته‌ای در این باره انجام دهند. به همین جهت، برخی برای مقطع کارشناسی ارشد ۲ واحد نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی طراحی کرده بودند تا دانشجو مقداری با عرصه‌های مختلف آشنا شود. اما درباره اینکه چنین تحقیقی را باید جامعه‌شناس انجام دهد یا قرآن‌پژوه، به نظر من باید ببینیم کدام یک نقش مهم‌تری در تحقیق بازی می‌کنند؛ اگر کاری جامعه‌شناختی است، از قرآن به عنوان مستند حاشیه‌ای استفاده می‌شود و جامعه‌شناس قادر به انجام آن است و گرنه باید قرآن‌پژوهی که واحدهای پیش‌نیاز خاصی را گذرانده و البته متخصص قرآنی است، به آن بپردازد. حداقل اگر چنین چیزی ممکن نبود، در هیأت راهنمایی کننده رساله، تخصص‌های مرتبط با آن رشته خاص حضور داشته باشند تا حتی الامکان خلأ موجود را پر کنند. البته راه حل اصلی این است که رشته‌های میان رشته‌ای تاسیس شوند؛ همان‌طور که رشته‌هایی مثل مطالعات زنان، مطالعات جوانان و نظایر آن ایجاد شده‌اند که این خود نشان‌دهنده احساس نیاز دنیای جدید است که در بعضی موضوعات باید تحقیق میان رشته‌ای صورت بگیرد و این کار از یک تخصص بر نمی‌آید